



به یاد سید رضی موسوی

مدال افتخار اشک

● سید حبیب نظاری

همه چیز در هاله‌ای از گرد و خاک پنهان می‌شود. آتش و دود آسمان را پر می‌کند؛ آن قدر که انگار هیچ وقت آبی نبوده است این وسعت شگفت. صدای مهیب انفجار سه موشک، هر چند فروکش کرده، اما هنوز انگار در فضا می‌پیچد و موج بر می‌دارد. خانه‌ای در «زینیه»، نزدیک دمشق، فرو می‌ریزد. خبر از دیاری دوردست به سرزمین لاله‌های پرپر رسید. چند کلمه کوتاه که اشک‌ها را جاری کرد و چشم‌ها را پر از اندوه و بغض: «سید رضی موسوی هم رفت!» آن سوی این جهان خاکی شهیدانی لبخند زدند و در میان آنان احتمالاً تبسم سردار دل‌ها پررنگ‌تر بود. در آن وسعت سبز، همیشه شهیدان چشم‌انتظار شهیدانی دیگرند. و هر گاه شهیدی تازه از راه می‌رسد، لبخند زنان به استقبال او می‌روند. آن روز هم حاج قاسم و یاران شهیدش به استقبال سید رضی رفتند.

سید رضی یار دیرینه حاج قاسم بود و از همان نخستین روزهایی که حاج قاسم در سوریه بود، شانه‌به‌شانه او به دفاع از سرزمین حرم حضرت زینب (س) ایستاد. از دهه ۱۳۷۰ «مسئول پشتیبانی و آماد (لجستیک) نیروی قدس سپاه در سوریه» بود. او و حاج قاسم دو کوه استوار بودند و در کنار هم سایه‌سار حرم بانویی

شیر خدا



از علی (علیه السلام) زیاد شنیده‌ام؛ از فضایل و کراماتش، از قدرتی که در خیبر را جابه‌جا کرد، از پدر مهربان یتیمان... هر آنچه در ذهن ساختم از روایات و احادیث بوده است. این بار می‌خواهم متفاوت با همیشه بدانم، از چشم مردم آن زمان ببینم، از گوش جوانان کوچه پس کوچه کوفه بشنوم، از شاهدان آن شب، از دوست و دشمن او، از حرب، حلما و سعد ...

حرب: پسر بکر که اکنون یتیم

است و کنار عمویش زندگی می‌کند. او آرزو دارد به بصره کنار مادرش برود و از یتیمی نجات یابد. برای همین به پول نیاز دارد. پس با حنظل همراه می‌شود تا پول ابن ملجم را بدزدند. او به همین بهانه با ابن ملجم تا مسجد همراه می‌شود و ضربت خوردن امام علی (ع) را مشاهده می‌کند.

حلما: دختری که خانه‌شان را در اثر سیل از دست می‌دهد و با پدر و مادرش راهی کوفه می‌شود تا زیر سایه خلیفه، امیرالمؤمنین علی (ع) زندگی خوبی داشته باشند. اما در راه پدر را مار نیش می‌زند و می‌میرد. حال مادر مجبور به حصریافی است و زندگی سختی دارند. حلما به دنبال راه نجاتی است و می‌خواهد شکایت به خلیفه ببرد که می‌فهمد امام ضربت خورده‌اند و برحسب تصادف وارد خانه می‌شود و شاهد ماجراست.

سعد: پسر ابن اثیر، طبیب یهودی که با پدر راهی منزل امام می‌شود و یکی از شاهدان ماجراست.

کتاب شبی که زهر شد (نوشته معصومه یزدانی، نشر: مهرستان، چاپ: ۱۴۰۱) از سه زاویه نگاه آن شب را روایت می‌کند و ماجرای شب تاریک را جور دیگری نمایان می‌سازد. کتاب را مطالعه کن و متفاوت‌تر از همیشه امام علی (علیه السلام) را بشناس.

دوستان عزیزم،

در وبگاه <https://samanketabroshdmag.ir> می‌توانید فهرست کتاب‌های مناسب آموزشی و تربیتی دارای «نشان رشد وزارت آموزش و پرورش» را ببینید و آن کتاب‌ها را به دوستانتان معرفی کنید. می‌توانید از این معرفی کتابتان فیلم هم بگیرید. ما فیلم‌های زیبایی ارسالی شما را در برنامه‌اشاد، کانال مجله رشد، به نشانی:

@ROSHD_NOJAVAN قرار می‌دهیم تا همه فرزندان ایران بتوانند آن را مشاهده کنند. فیلم‌های خود را به نشانی زیر بفرستید.

www.roshdmag.ir/u/391

منتظر تان هستیم!

شدند که سایه‌سار خیمه‌های سیدالشهدا بود. زخم‌ها بر گرده دو کوه نشست، رنج‌ها جانشان را آزرده، تنشان اما هرگز نلرزید، گام‌هایشان استوار ماند و دلشان سبز. و بهشت مگر چیزی جز همین وسعت سبز شهیدان است؟!

سیدرضی موسوی در سال ۱۳۴۲ در سمنان چشم به جهان گشود. سال‌ها بعد به عضویت سپاه زنجان درآمد و در روزهای سرخ دفاع مقدس، در کنار رزمندگان زنجانی، خاک جبهه‌ها را مهر پیشانی خود کرد. سینه‌به‌سینه دشمنان بعثی ایستاد، جنگید و از حریم وطن عزیزش دفاع کرد. آن روزها که فوج فوج کبوتران سفید بال‌های شکسته به آسمان می‌کوچیدند، خداوند بال‌های او را نگه داشت تا روزی سایه‌سار حرم کودک سه‌ساله شهید کربلا باشند.

سید سال‌ها خادم افتخاری حسینیه اعظم زنجان بود. آخرین بار دو سال قبل از شهادتش در این حسینیه حضور داشت. هر سال، هشتم ماه محرم، دسته عزاداری معروف این حسینیه با او و خادمان دیگر به سمت امامزاده ابراهیم زنجان حرکت می‌کرد و خدمتگزاری به صدها هزار عزادار حاضر در این دسته افتخار او بود. شاید همین ارادت او به عزاداران حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) او را به دفاع از حرم دختر سه‌ساله امام فرستاد. می‌گویند تا او بود هرگز چراغ حرم حضرت رقیه (سلام الله علیها) خاموش نشد. او از مستشاران باسابقه سپاه در سوریه بود و بعد از حاج قاسم عالی‌ترین مقام نظامی در آنجا محسوب می‌شد. آن قدر بود که هیچ گامی در جبهه مقاومت بدون یاری و پشتیبانی او برداشته نمی‌شد؛ هر چند نامی از او نبود. گمنامی را دوست داشت و خود را از هیاهو و غوغای روزگار دور نگه می‌داشت. فرمانده کل پشتیبانی نیروهای مسلح در منطقه شامات، مسئول پشتیبانی در محور مقاومت مستشار ارشد و مسئول پیگیری امور دفاعی با دولت‌ها در محور مقاومت بود و در عملیات آزادسازی جنوب لبنان نیز حضور داشت.

همیشه نم‌اشکی در چشم‌های او بود. لازم نیست چشم در چشم او دوخته باشی تا این را بدانی، در عکس‌هایش هم درخشندگی این قطره اشک را به خوبی می‌شود دید. این اشک نشان تنها آرزوی او بود. شهادت تنها آرزوی او بود و حسرت پرواز تنها حسرتی بود که در سینه او بال‌وپر می‌زد.

روز ۴ دی ۱۴۰۲، ساعت ۱۶ به وقت تهران، رژیم غاصب‌صهیونیستی با شلیک سه موشک از آسمان جولان، او را به آرزوی خود رساند. شهادت او و یارانش نوید طلوع صبحی راستین است. صبحی که در نور آن شب سیاه‌ظلم و ستم محو خواهد شد.